

أَنَا الْحَقُّ وَخُداوند جاستیس

سُوین

خمیر کم سن و سال می جنگد ، خمیری را می شناختم که سن و سال کمی داشت در آن سالهای تازه بودن مُشت های بسیاری از اطراف او را کوبیدند تا شِکَلش دهند، چه قالب هایی که دور آن گذاشتند اما او از زمین و قالبِ دورش آب ها را جذب کرد و باد کرد ، باد کرد تا قالب شکست ، او کهنه نمی شود با وجود شکل گرفتن پوستِ سخت و زبرش ، دردِ سایشِ پوستش به دیواره های قالب او را از پا در نمی آورد.

طی سالها بعضی از تکه های قالب های شکسته در وجودش فرو رفته و هنوز هم که هنوز است باقی مانده اند. چه درد آور است تحمل آنها و چه طاقت فرساست بیرون آوردنشان.

جَنگِ امروزِ خمیرِ بیست و چند سالِ پیش ، سکوت است و سکوت و سکوت

جَنگِ امروزِ خمیرِ بیست و چند سالِ پیش ، جذبِ آب های کهنه شده ای است که روزی زیر لایه ای از افکارِ غبارآلودِ پنهان کرده بود ، پنهان کرده بود تا امروز تازه بماند.

خمیر هم در انتظارِ اِشپَرینگُ ، آبهای کهنه را زیر غبارها پیدا می کند ، خمیر جذب می کند ، می خواهم جذب کنم ، باد کنم ، بترکم ، بمیرم تا هر آن چه جذب کردم و در خود پرورش دادم تَرکِش شود در جانان فرو رود ، بماند تا اِشپَرینگُ دیگر که مرا در وجودی نو پیدا خواهید کرد.

نوید دزاشیبی

۹۱/۱۱/۱۸

۲۱:۴۵ شب